



فضایل غیر قابل انکار اما کتمان شده

لطف الله اشرافی

علی علیه السلام انگشتر را در کجای مسجد النبی صلی الله علیه و آله به فقیر داد. آنگاه که آن مسکین از کمک حاضران در مسجد نا امید شد و دست به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو شاهد باش که من در مسجد پیامبرت از مردم حاجت خواستم و دست نیاز به سوی آنان دراز کردم اما هیچ کس پاسخم را نداد، علی علیه السلام در رکوع بود و در همان حال به فقیر اشاره کرد انگشتر را از دستش بگیرد و آیه کریمه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

نسیان، غفلت و بی توجهی نسبت به بعضی مناقب و آثار اهل بیت علیهم السلام از سوی زائران مدینه منوره بسی جای شگفت است. حتی در کتب راهنمای زائران در مورد اماکن تاریخی مدینه هم، آنگونه که باید به آن اماکن پرداخته نشده و در لابلاي نوشته‌های جغرافیا و تاریخ، به این مکان‌ها و شأن و ارزش آن‌ها کمترین اشاره‌ای نگردیده است!

برای نمونه:

- کسی نوشته است که امیر مؤمنان،

وَهُمْ رَاكِعُونَ» در شأن او نازل شد. چگونه است از این افتخار و منزلت علوی یاد نمی‌شود، اما خطای ابی لبابه و بیان توبه و طنابش و مکان اسطوانه‌اش زبانزد خاص و عام است؟!

- چرا باید محل درِ خانهٔ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و ماجرای سد الباب و بسته شدن تمام درها، جز در خانهٔ آن حضرت به مسجد النبی، در پشت قفسه‌های قرآن مخفی بماند و این حقیقت تاریخی به فراموشی سپرده شود؟ تعجب است که در میان کتب آداب و آثار مدینه هم نشانی از آن یافت نمی‌شود.

- چرا کسی نمی‌داند که دخت گرامی پیامبر، زهرای مرضیه عَلَيْهَا السَّلَامُ در کجای مسجد النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، خطبهٔ فدکیه را - آن هم از پشت پرده - ایراد کرد، اما اسطوانهٔ منسوب به عایشه بر همگان معلوم و مشخص است؟!

آری، جای جای روضهٔ نبوی و شهر مدینه، به انوار و مناقب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ منور است. باید، این اماکن و ماجراهای تاریخی آن، با رویکرد تبیین فضایل و مناقب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ احیا شود و با انجام پژوهشی جامع و تهیهٔ جزوات و فیلم‌های تاریخی و با استفاده از هنر پویا نمایی، به ترسیم این وقایع پرداخت؛ زیرا که نورانیت و استحکام این قسم از ماجراها پاسخ بسیاری از شبهه پراکنی‌ها را داده و مجال یاوه‌سرایی به دیگران نمی‌دهد.

در این نوشتار کوشیده‌ایم به یکی از مناقب

کتمان شدهٔ آل البیت، یعنی «واقعهٔ مباحله» پردازیم؛ رخدادی که مهم و غیر قابل تردید است و در منطقه‌ای، در بیرون مدینه و با حضور اهالی مدینه به وقوع پیوست، اما امروزه به نام واقعه‌ای دیگر شناسانده می‌شود و نام «مسجد الاجابه» که یاد آور اجابت دعای پیامبر در حفظ امت از گرسنگی و غرق شدن است را بر آن می‌نهند!

در کتب راهنمای زائران، که بیشتر به جنبهٔ جغرافیایی و تاریخی این اماکن می‌پردازند، نه تنها این فضیلت مسلم، سر بسته و نا تمام گذاشته شده، بلکه به اسم مسجد محلهٔ بنو معاویه معرفی شده است.

مسجد مباحله، دارای فضیلتی غیر قابل

انکار اما کمرنگ!

اهمیت و استحکام این منقبت، از این حدیث رضوی آشکار می‌شود که گوید:
مأمون مناظره‌ای با حضور علمای اهل تسنن ترتیب داد و در آن، از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ خواست برترین فضیلت امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ را با مستند قرآنی ثابت کند؛ «أَخْبَرَنِي بِأَكْبَرِ فَضِيلَةٍ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُدَلُّ عَلَيْهَا الْقُرْآنُ».

امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ از میان تمام آیاتی که در شأن امیر مؤمنان نازل شده، به آیهٔ مباحله استناد کردند تا هیچ کس نتواند در آن، خدشه وارد کند؛ زیرا همهٔ گروه‌های اسلامی؛ از شیعی و سنی متفق‌اند و تاریخ هم تأیید می‌کند که در جریان

این معارضه و محاجه، به میدان آوردن امیر مؤمنان علیه السلام، به عنوان «نَدْعُ... أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسِكُمْ» می‌باشد؛ یعنی امام علی به منزلهٔ نفس و جان پیامبر است. پس این آیه دلالت بر برتری و فضیلت حضرت علی علیه السلام بر دیگر صحابه، بلکه بر تمام انبیای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

منشأ و ریشهٔ واقعه

طبق نقلی از سید بن طاوس،^۱ در سال نهم (یا دهم) هجرت، از سوی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نامه‌ای به مسیحیان نجران (که شهری است میان حجاز و یمن) نوشته شد و آنان را به اسلام و برادری با مسلمانان فراخواند و حضرت رسول دستور دادند: در صورت خود داری از پذیرش اسلام، باید به حکومت اسلامی جزیه پردازند و گرنه آمادهٔ جنگ با لشکر اسلام شوند.^۲

وقتی حاملان نامه و پیک‌های پیامبر خدا وارد نجران شدند، با واکنش سرد و خصمانهٔ اهالی نجران روبه‌رو گردیدند و در مجمع مشورتی، که از علمای مسیحی و بزرگان قبایل در معبد بزرگ تشکیل یافته بود، همگی از ترک مسیحیت و پذیرش اسلام سرباز زدند و رأی به جنگ دادند، جز اسقف اول، ابو حارثه که عالم‌ترینشان بود و بی اعتقاد به نبوت پیامبر نبود، به مخالفت برخاست و گفت:

مهلاً، بنی عبد المدان! کمی آرامتر، چرا تصمیم عجولانه می‌گیرید که راه برگشت ندارد؟! بهتر است ابتدا از نزدیک گفتگویی با

چرا باید محل در خانهٔ علی علیه السلام و ماجرای سد الباب و بسته شدن تمام درها، جز در خانهٔ آن حضرت به مسجد النبی، در پشت قفسه‌های قرآن مخفی بماند و این حقیقت تاریخی به فراموشی سپرده شود؟ تعجب است که در میان کتب آداب و آثار مدینه هم نشانی از آن یافت نمی‌شود.

پیامبر انجام گیرد.

پس از گفت‌وگو، تصمیم بر آن شد که گروهی چهل نفره از علمای مسیحی برای مذاکره راهی مدینه شوند، اما در همین حال، از قیصر روم و پادشاهان سودان و حبشه و شام و نصارای عرب تقاضای کمک برای جنگ با مسلمانان کردند.

حضور مسیحیان در مدینه

وقتی فرستادگان مسیحیان نجران به سرکردگی عاقب، که امیر و صاحب رأی ایشان بود و عبدالمسیح که در مشکلات به او پناه می‌بردند، به نزدیکی‌های مدینه رسیدند، به منظور مباحثات و فخر فروشی بر مسلمانان، خودشان را به لباس‌های زیباقت و حریر، آراستند و صلیب‌های طلایی را حمایت کردند. آنان همچنین در پیشاپیش گروه، صلیب بزرگی از طلا، که هدایی قیصر روم بود را به حرکت در آوردند. هنگام ورود به مدینه، مسلمانان که برای نماز عصر به مسجد می‌رفتند، مبهوت زرق



رو گردیدند. وقتی از علت بی‌اعتنایی پیامبر ﷺ پرسیدند، پاسخ شنیدند: دلیل بی‌اعتنایی حضرت، پوشش لباس‌های زربفت و آویختن صلیب و طلا و جواهر است.^۴ پرسیدند: چرا به هدایای ما توجه نمی‌کند؟ پاسخ شنیدند: آن حضرت هدیه غیر مسلمانان را نمی‌پذیرد، مگر این که مسلمان شوند. راهبان مسیحی چاره‌ای جز پیراستن خود از طلا و جواهر ندیدند. بالأخره پیامبر ﷺ از ایشان خواستند که اسلام بیاورند. گفتند: ما اکنون نیز اسلام داریم. پیامبر فرمود: تا زمانی که صلیب می‌پرستید و بر این باورید که خدای سبحان دارای فرزند است و گوشت خوگ می‌خورید، اسلام ندارید.^۵ گفتند: در انجیل، وصف نبی بعد از حضرت عیسی را خوانده‌ایم. او عیسی را تصدیق می‌کند و به وی ایمان دارد، لیکن شما او را سب می‌کنید و می‌گویید او بنده خدا است! مگر می‌شود عبد و بنده‌ای کارهای خدایی کند؟! پیامبر ﷺ فرمودند: من، برادرم عیسی را تصدیق می‌کنم. او را نبی مرسل، اما بنده خدا می‌دانم و تمام معجزاتش به اذن خداوند بوده است.^۶

اسقفی به نام عبدالمسیح پرسید: ای

و برق و هیبت آن‌ها شدند. بعضی می‌گفتند: تاکنون فرستادگانی به این جمال و عقل ندیده‌ایم! بعضی در پاسخ آن‌ها می‌گفتند: عاقل کسی است که خدا را به وحدانیت بشناسد و عبادت و اطاعت او کند.^۳ چگونه عاقل است کسی که معتقد است سه خدا وجود دارد؛ «پسر»، «پدر» و «روح القدس»؟! «

مسیحیان زمانی به مسجد النبی وارد شدند که نماز عصر مسلمانان پایان یافته بود. آنان نیز در مسجد النبی به سمت شرق ایستاده، برای خواندن نماز خود، صلیبی قرار دادند و ناقوس نواختند و نمازشان را آغاز کردند. این رفتار مسیحیان، آن هم در مسجد النبی، برخی از مسلمانان را خوش نیامد. آنان گفتند: اکنون که اسلام قوت گرفته و از دست مشرکین مکه راحت شده‌ایم، گرفتار اینان (مسیحیان) شویم؟! این افراد می‌خواستند جلو برنامه‌ها و سرو صداهای مسیحیان را بگیرند، اما پیامبر ﷺ مانع آن‌ها شدند و فرمودند مهلتشان بدهید عبادتشان را انجام دهند، این‌ها هم سرانجام آگاه خواهند شد.

بعد از فراغت از نمازشان، به محضر پیامبر ﷺ شریفاب شدند ولی با بی‌توجهی حضرت نسبت به خودشان و هدایایشان روبه

ابوالقاسم، پدر موسی کیست؟ پیامبر فرمود: عمران. پرسید: پدر یوسف کیست؟ فرمود: یعقوب. پرسید: پدر شما کیست؟ فرمود: عبدالله بن عبدالمطلب. آنگاه پرسید: پدر عیسی کیست؟^۷ طبق نقلی پیامبر ﷺ از پاسخ آنها اعراض کرده، فرمودند: شما امشب میهمان ما هستید تا فردا در این مورد از جانب خداوند وحی نازل شود.

روز بعد که جلسه تشکیل شد، نبی مکرم ﷺ فرمودند: بر من وحی نازل شد که: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۸

اسقف گفت: در کتب آسمانی گذشته اثری از این که عیسی ﷺ از خاک خلق شده باشد نیست. اینجا بود که حالت وحی به پیامبر ﷺ دست داد. آن حضرت وقتی به حالت عادی برگشت، فرمود: اکنون بر من وحی شد که: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^۹. در صورت لجاجت در برابر حق، باید با هم مباحله کنیم، اگر من راست می گویم خداوند لعنت و دوری از رحمت خود را بر شما فرستد و اگر من دروغگو بودم آن گفته‌ها بر من باشد.^۹ مسیحیان گفتند: دعوت به مباحله روش منصفانه‌ای است. کی مباحله کنیم؟ فرمودند: فردا بعد از نماز صبح^{۱۰}

إن شاء الله.

در همان شب رؤسای قوم با هم مشورت کردند که اگر پیامبر در دعوت خود صادق باشد، هلاکت دامنگیر همه ما خواهد شد؛ همانگونه که حضرت موسی با برادرش هارون و دو فرزند وی، با قارون، اهل و همدستانش مباحله کردند و آنان همگی در زمین فرو رفتند. پس عاقلاته تر آن است که پرداخت جزیه را بپذیریم.

اسقف اعظم گفت: باید دید فردا با چه کسانی به صحنه ملاعنه می آیند. اگر پیامبر با اصحاب و لشگریانش آمد مباحله می کنیم و اگر طبق آیه، با زنان، فرزندان و نزدیکانش آمدند مصالحه می کنیم و شرایط ذمه را می پذیریم.^{۱۱}

■ مسیحیان که این منظره را دیدند، ترسیدند و گفتند: اینگونه مباحله، همان مباحله کردن انبیا است. این چهره‌های استوار که می بینیم، اگر از خدا بخواهند، می توانند کوه‌ها را هم جا به جا کنند! اگر کسی به حقانیت خویش شک داشته باشد، هیچ‌گاه بهترین و نزدیکترین عزیزان خود را در معرض خطر نمی‌اندازد

صبح، در بین الطلوعین، روز بیست و چهارم ذی‌حجه، سال نهم و یا دهم هجرت، در وادی بیرون مدینه و محل کنونی مسجد الإجابه، تمام مسلمانان مدینه از یک سو و نجرانیان در سوی دیگر، صف کشیده، آماده شدند، در حالی که

اسقف اول در جلو ایستاده بود و مسلمانان نیز اجتماع کرده بودند، ناگهان دیدند پیامبر ﷺ در حالی که دست حسن بن علی را گرفته و حسین بن علی را در آغوش داشتند و فاطمه زهرا از پشت سر و امیر مؤمنان (علیه السلام) به دنبال آنهاست وارد میدان مباحله شدند. دیدند پیامبر بر دو زانوی مبارک نشست، علی را در جلو و فاطمه را در مقابل و حسن بن علی را در سمت چپ و حسین بن علی را در سمت راست خود نشانده، فرمودند: عزیزانم! من دعا می کنم شما آمین بگویید. ۱۲ آنان انگشتان دو دستشان را در هم نموده، به سوی آسمان بالا بردند و گفتند: «اللَّهُمَّ هَذَا أَهْلُ بَيْتِي». پس نصاری پرسیدند: اینان کیستند؟ به آنان گفته شد: «هَذَا ابْنُ عَمِّهِ وَ وَصِيُّهُ وَ خَتْنُهُ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ هَذِهِ ابْنَتُهُ فَاطِمَةُ وَ هَذَا ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) ...».

مسیحیان که این منظره را دیدند، ترسیدند و گفتند: اینگونه مباحله، همان مباحله کردن انبیا است. این چهره‌های استوار که می بینیم، اگر از خدا بخواهند، می توانند کوه‌ها را هم جا به جا کنند! اگر کسی به حقانیت خویش شک داشته باشد، هیچ گاه بهترین و نزدیکترین عزیزان خود را در معرض خطر نمی اندازد، از این رو ترس بر مسیحیان مستولی گردید و پاپ اعظم گفت: «بَا

أَبَا الْقَاسِمِ أَقْلُنَا»، ما مباحله نمی کنیم بلکه مصالحه می کنیم و شما مقدار جزیه را تعیین کنید و پیامبر گرامی ﷺ پذیرفتند، لیکن فرمودند: بدانید که اگر ملاعنه را انجام می دادید، همگی به صورت گوناگون مسخ می شدید. این بیابان را عذاب الهی پر می کرد و تا آخر سال نمی رسید که هر چه نصرانی بر روی کمره زمین بود به هلاکت می رسید. ۱۳

به حسب بعضی روایات، مسیحیان بعد از تعیین جزیه مراجعت به نجران کردند و لی اکثر آنها در اثر آگاهی از حقانیت اسلام و ملاطفت پیغمبر بزرگوار ﷺ نسبت به پیروان مسیح (علیه السلام) و باره به محضر پیامبر اسلام مشرف شدند و اسلام را برگزیدند و برگشتند.



۱. سید بن طاوس، اقبال الأعمال، ص ۴۹۶
۲. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۲۸۵، باب ۳۲، المباهلة و ما ظهر فيها من الدلائل و المعجزات.
«... أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ وَ أَدْعُوكُمْ إِلَى وِلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وِلَايَةِ الْعِبَادِ فَإِنَّ أَبَيْتُمْ فَالْجَزِيَّةُ فَإِنَّ أَبَيْتُمْ فَقَدْ آذَنْتُكُمْ بِحَرْبٍ وَ السَّلَامُ».
۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۰، «قَدِمَ الْمَدِينَةَ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ وَ كَانَ فِيهِ بَيَانٌ وَ لَهُ وَقَارٌ وَ هَيْبَةٌ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَعْقَلَ هَذَا النَّصْرَانِيَّ فَزَجَرَ الْقَائِلُ وَ قَالَ مَهْ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَدَّ اللَّهُ وَ عَمِلَ بِطَاعَتِهِ».
۴. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۳۶، «أَتُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ فَلَمْ يردِ إِلَيْهِمْ وَ لَمْ يَكَلِّمَهُمْ فَانطَلَقُوا يَبْتَغُونَ عِثْمَانَ بْنَ عَفَّانٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ وَ كَانَا مَعْرِفَةً لَهُمْ فَوَجَدُوهُمَا فِي مَجْلِسٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَقَالُوا إِنَّ نَبِيَّكُمْ كَتَبَ إِلَيْنَا بِكِتَابٍ فَأَقْبَلْنَا مُجِيبِينَ لَهُ فَأَتَيْنَاهُ فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَلَمْ يردِ سَلَامَنَا وَ لَمْ يَكَلِّمْنَا فَمَا الرَّأْيُ؟ فَقَالَا لَعَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَا تَرَى يَا أَبَا الْحَسَنِ فِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ قَالَ أَرَى أَنَّ يَضَعُوا حُلَاهُمْ هَذِهِ وَ خَوَاتِيمَهُمْ ثُمَّ يَعُودُونَ إِلَيْهِ ففَعَلُوا ذَلِكَ فَسَلَّمُوا فَرَدَّ سَلَامَهُمْ».
۵. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۵۷، باب ۷، آية مباهله.
«...يَمْنَعُكُمْ مِّنَ الْإِسْلَامِ ثَلَاثٌ فَيَكُمَا عِبَادَتُكُمَا الصَّلِيبِ وَ أَكْلُكُمْ الْخِنْزِيرَ وَ زَعْمُكُمْ أَنَّ اللَّهَ وُلْدًا».
۶. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۱۹، «فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَا بَلَّ أصدقُهُ وَ أُصدقُ بِهِ وَ أؤمنُ بِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَقولُ إِنَّهُ عَبْدٌ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ لَا مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نَشُورًا».
۷. «قَالَ الْأَسْقَفُ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ مُوسَى مِنْ أَبَوْهُ؟ قَالَ: عِمْرَانُ، قَالَ: فَيُوسُفُ مِنْ أَبَوْهُ؟ قَالَ: يَعْقُوبُ، قَالَ: فَأَنْتَ مِنْ أَبُوكَ؟ قَالَ: أَبِي عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، قَالَ: فَعِيسَى مِنْ أَبَوْهُ؟ فَأَعْرَضَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْهُمْ، فَنَزَلَ إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ الْآيَةُ، فَتَلَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَعَشِيَ عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ، قَالَ أَتَزَعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيْكَ أَنَّ عِيسَى خُلِقَ مِنْ تَرَابٍ مَا نَجِدُ هَذَا فِيمَا أَوْحَى إِلَيْكَ وَ لَا نَجِدُهُ فِيمَا أَوْحَى إِلَيْنَا وَ لَا يَجِدُهُ هَؤُلَاءِ الْيَهُودُ فِيمَا أَوْحَى إِلَيْهِمْ».

٨. «قَالَ الْأَسْقَفُ إِنَّ غَدَاً فَجَاءَ بَوْلِدِهِ وَأَهْلُ بَيْتِهِ فَاحْذَرُوا مُبَاهَلَتَهُ وَإِنْ غَدَاً بِأَصْحَابِهِ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ».
٩. بحار الأنوار، ج ٢١، ص ٣١٩، «فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَا بَلَّ أُصَدِّقُهُ وَأُصَدِّقُ بِهِ وَأُؤْمِنُ بِهِ وَأَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَقُولُ إِنَّهُ عَبْدٌ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نَشُورًا».
١٠. بحار الأنوار، ج ٢١، ص ٣٤، «إِنْ كُنْتُ صَادِقًا أَنْزَلَتْ اللَّعْنَةُ عَلَيْكُمْ وَإِنْ كُنْتُ كَاذِبًا أَنْزَلَتْ عَلَيَّ».
١١. الكافي، ج ٢ ص ٥١٤، باب المباهله، «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ السَّاعَةُ الَّتِي تُبَاهَلُ فِيهَا مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفُجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ».
١٢. «فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ غَدَاً مُحْتَضِنًا الْحُسَيْنَ أَخِذًا بِيَدِ الْحَسَنِ وَفَاطِمَةَ تَمْشِي خَلْفَهُ وَعَلِيٌّ خَلْفَهَا وَهُوَ يَقُولُ إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمَّنُوا».
١٣. «وَفِي رِوَايَةٍ أَمَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَاعَنُونِي مَا حَالَ الْحَوْلُ وَبَحَضَرْتَهُمْ مِنْهُمْ بَشَرٌ. وَفِي رِوَايَةٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَوْ لَاعَنُونِي يَعْنِي النَّصَارَى لَقَطَعْتُ دَابِرَ كُلِّ نَصْرَانِي فِي الدُّنْيَا».